

قرن نهم، غیر از پیشه‌وران، طبقه وسیع کشاورزان نقش مهمی بر عهده داشتند. در دوره حکومت صفویه نیز مکرر از عصیان کشاورزان یاد شده؛ مخصوصاً در عهد سلطنت شاه طهماسب، در اثر بیکفایتی این مرد، و لجام گسیختگی دیوانیان و قزلباشها، در گیلان و دیگر شهرها نظیر هرات و حومه آن، از طرف کشاورزان و پیشه‌وران عصیانهایی به وقوع پیوسته است.

«در نیمه اول قرن یازدهم هجری، پس از آنکه گیلان به «سلک خاصه» تبدیل گردید، در نتیجه فشار مأسورین، کشاورزان دست به قیام زدند. «جمعی قرا و عوام الناس بی نام و نشان در زیر لوای کالنجار سلطان گرد آمدند. جمع عده شورشیان به سی هزار نفر می‌رسید. چیزی نگذشت که روستاییان عاصی، مستقلاً عمل کردند و به کالنجار سلطان و اسیران وی اعتنایی نکردند و فتودالهایی که در آغاز شورش فعال بودند دیگر وظیفه مهمی را در جریان لهضمت ایفا نمی‌کردند. وزیر شاه با قیام کنندگان وارد جنگ شد، ولی شکست فاحشی خورد. و پس از آن، وزیر و کلانتران بلاد و بخش بزرگی از اعیان و ارباب قدرت، فرار را بر قرار اختیار کردند. آنگاه لشکر اچامره رشت و فومن و لاهیجان و دیگر شهرها را اشغال کردند، و سراسر ایالت بدست شورشیان افتاد.

عاصیان در رشت، انبارهای دولتی را شکسته ۲۰۰ خروار (۵۹ هزار کیلوگرم) ابریشم خام را، که مأسورین شاه بر سیبیل مالیات از روستاییان گرفته بودند، تصرف نموده میان اداکل و ادو باشی یعنی بینوایان شهرها تقسیم کردند. بعضی از افراد محترم و نامی عوام الناس (یعنی قشر متوسط شهری) نزد کالنجار سلطان آمده استدعا کردند تا وی برای حفظ انبارها اقدامی به عمل آورد؛ و گفتند: «آخر این ابریشم تو را به کار آید.»

این جریان نشانه‌ای از وجود تضاد در صفوف شورشیان می‌باشد. در رشت و لاهیجان کالاهای «تجار مسکوی و فرنگی (اروپایی)» که در انبارهای دولتی حفظ می‌شد نیز ضبط گردید. و در فومن شورشیان می‌خواستند خانه‌های کلانتر و اعیان محل را آتش بزنند، ولی کالنجار-سلطان و سران عصیان، مردم را از این کار باز داشتند. اعمال روستاییان و بینوایان شهری فقط نتیجه تجلی نارضایی و نفرت ایشان بود، ولی برنامه و نقشه معینی نداشتند. چنانکه سرانجام ساروخان طالبش، به فرمان شاه صفی، پس از گردآوری قوا از پراکندگی و فقدان سازمان شورشیان استفاده کرد و به کمک عمال و جاسوسان خود، در نزدیکی کوچصفهان، آنها را شکست داد و در حدود ۷۸۷ نفر از شورشیان را کشت؛ و به این ترتیب، قیام خلق فرو نشست. ولی عده‌ای به جنگل پناه بردند و به اعمال چریکی پرداختند. «در اواخر دولت صفوی، در اثر مظالم نا-محدود مأسورین دولتی و فشار مالیاتها، نهضت‌های خلقی در اطراف و اکناف کشور صفوی وسعت گرفت. نخست مردم ارمستان و گرجستان شرقی قیام کردند، و سپس بتدریج مردم تبریز، و عده‌ای از کردان و افغانه و ایلات شاسون در مغان، و لرها و سلک محمود امیر سیستان علم عصیان برافراشتند.

در عهد نادرشاه، قیام کشاورزان و چادرنشینان فقیر در اثر سببیت عمال نادری دامنه

و سیعتری پیدا کرد، و عمال نادر بایرجمی به قلع و قمع شورشیان می پرداختند. چنانکه «بعد از فرو نشاندن قیام دوم شیروان، ۴۱ سن (قریب ۴۳ کیلو گرم) چشم (شورشیان) برای شاه ارسال شد... بعد از آنکه شورش ایلات چادر نشین بایرجمانه ترین وضعی فرونشاندند شد، روستاییان مازندران و استرآباد چندین ماه مبارزه را ادامه دادند. شاه به امیر استرآباد امر کرد که تمام شورشیان را اعدام کند، امیر جواب داد چنین امری محال است زیرا که در این صورت باید همه مردم ایالت اعدام شوند. معیناً به گفته هنوی، امیر استرآباد بعضی از قیام کنندگان را زنده سوزاند، و عده کثیری را به دار آویختند و روستاییان را گروه گروه، نابینا کردند، و زنان ایشان را به بردگی میان سپاهیان نادر شاه تقسیم کردند... شکی نیست که در تمام این شورشها روستاییان و



بینوایان شهری و چادر نشینان وسیعاً شرکت داشتند. منابع موجود و از آنجمله محمد کاظم بالصرحه در این باره گواهی می دهند.^۱

سلاطین
دامداری در عهد
صفوی
صفویه
علاوه بر

گله های متعدد گوسفند که خود داشتند، سالیانه مبالغی به عنوان مالیات، از گوسفندداران نیز می گرفتند و این مالیات «چوپان بیگی» خوانده می شد، و متصدی ضبط این درآمد «چوپان باشی» بود.

شاردن گوید: «شاه از گوسفندان به میزان یک هفتم از پشم و بره آنها عوارض می گیرد. ایلات ایران گله های بزرگ دارند و من گله عظیمی دیدم که از یک سران تا سر دیگرش، دوسه ساعت طول کشید تا آن را طی کردم.»^۲ در روابط مالکان گوسفند و شبانان نیز این نکته جالب توجه می کند که ثلث سوم پشم و بچه های شکم حیوان متعلق به ارباب بود.

چوپان ایرانی کار رضا عباسی از کتاب شاهکارهای هنر ایران تألیف پروفیسور پوب

۱. همان، ص ۶۴۴، به پند (به اختصار).

۲. سیاحتنامه شاردن، ج ۸، ص ۲۸۵ (به نقل از: سیاست و اقتصاد عصر صفوی، ص ۷۷).

در باب درآمد دانداری، به عنوان نمونه، باید گفت که در سال ۱۰۵۲ هـ. (۱۶۴۲ م) یک رقم چوپان بیگی و املاک اتباعی پیروان، که سالیانه ۱۵۰ تومان تبریزی بود، به تیول تحلیل بیگ قرار داشت و در مورد بخششهای مالیاتی شاه عباس کبیر، اسکندریبگ نوشته است: «وجوه چوپان بیگی که از شماره گوسفندان دریافت می شود و قریب بیست هزار تومان عراقی است، هر ساله، از آن وجه به وصول سی پیوست» و همچنین «وجوه سرگله عراق، که قریب پانزده هزار تومان عراقی می شود، به مردم آن ولایت عنایت فرمود.»^۱

الملک الله... فرمان همایون شد آنکه، چون رعایا و گله داران دارالامان کرمان به عرض رسانیدند که ضابطان و ستاجران و سناچیان و عمله و فعله ایشان، که از جانب حکام سابق کرمان تعیین می شده اند، دستورالعمل و بودن اعلی را منظور داشته مبلغی

**سند لحفیف چوپان بیگی
دامداران، در عصر
شاه عباس سوم**

زیاده باز یافت می نموده اند... بنا بر این، مقرر فرمودیم که ضابط وجوه چوپان بیگی و دارالامان مزبور وجوه چوپان بیگی را، موافق دستورالعمل دیوان اعلی، از قرار رأس سپاهی و رعیتی بر این سوجب، از رعایا و گله داران باز یافت نموده، بعلت علفه و علوفه و اخراجات، خلاف حکم و حساب زیادی طلب ننماید و نوعی نماید که رعایا و گله داران سرفه الحال بوده به فراغ بال، به دعای دوام دولت بی زوال اشتغال نمایند... هر ساله حکم مجدد طلب ندارند، و چون پروانچه به سهر اشرف رسد، اعتماد نمایند. جمادی الثانیه، سنه ۱۰۶۱ هـ. (۱۶۵۰ م.)^۲

در دوره صفویه نه تنها سلاطین و امراء، بلکه مردم عادی نیز املاک خود را وقف می کردند. به نظر دکتر لمتون، «علت این امر

**وقف املاک در عهد
صفویه**

را تا حدی باید در این حقیقت جستجو کرد که زمینهای وقفی به اندازه سایر زمینها غصب نمی شد، و مالکان با وقف کردن زمینهای خود، تا حدی موفق به حفظ آنها می شدند؛ زیرا بدین طریق، خود یا خانواده شان متولی اوقاف خود می گشتند، و در ضمن سی - نواستند قسمت اعظم عواید آنها را به خود اختصاص دهند؛ البته قسمتی از عواید را نیز صرف امور خیریه می کردند. به گفته شاردن - بسیاری از کسان که ملک خود را از راه حرام به دست آورده بودند، از ترس آنکه از دست برود، وقف می کردند و امیدوار بودند که غصب مال مردم عواقبی برای آنها به بار نیآورد و مکافات عمل گریبانگیرشان نشود... تولیت اعیان مقدسه مورد علاقه سودجویان بود، و عده ای از این راه ثروت کلانی به دست می آوردند. شاه عباس دوم این مقامات پر سود را در عهد خود مجدداً بین عده ای تقسیم کرد تا از این راه، عده ای دیگر متمول شوند. غالباً زمینهای وقفی را اجاره می دادند و از طریق مزارعه و راههای دیگر سود کلانی می بردند.

شاردن می نویسد که تیولهای سوروئی معروف به سیورغال را از محل اوقاف به خانواده های سرشناس مذهبی می بخشیدند.^۳

۱. عالم آرای عباسی، ص ۱۱۰۴ (به نقل از: همان مأخذ).

۲. از «دامداری در عهد صفویه» تا اینجا نقل از: سیاست و اقتصاد عصر صفوی، پیشین، ص ۷۷ به بعد.

۳. مالک و ذراع در ایران، پیشین، ص ۲۲۴ (به تعریف).

متصدیان امور اوقافی نظیر «صدر خاصه و عامه» و دیگران مکلف بودند بطور کلی به وضع اوقاف رسیدگی کنند، استعداد زمینها را بسنجند، به وضع آسیاها، قنوات، باغها، و مستغلات رسیدگی کنند، و در راه تکثیر محصول تلاش نمایند. مستوفیانی که اداره امور اوقاف ولایات را به عهده داشتند نیز مکلف به نظارت در امور رسیدگی به حساب رعایا و مستأجران و صدور مفاسد حساب و جز اینها بودند.

در دوره نادرشاه بکلی ورق برگشت. «او در آخرین سال سلطنت خود، فرمانی صادر کرد و بموجب آن، تعداد زیادی از اراضی موقوفه را از مردم گرفتند و چون املاک خالصه در دفتر «رقبات نادری» ثبت کردند. در سواردی که واقف و متولی از متنفذین بود، موقوفه را تسلیم نمی کرد، و عده ای از ارائه و وقفنامه امتناع می ورزیدند. پس از مرگ نادر، عادلشاه فرمان مزبور را لغو کرد، و بعضی از املاک غصب شده را به صاحبان آنان پس داد. با اینهمه سرچنان سلکم، که تاریخ خود را در آغاز قرن نوزدهم نوشته، می گوید: «تمام این املاک را هرگز به مردم پس ندادند.» در هر حال، در این مطلب کمتر می توان تردید کرد که در فاصله سالهای آشفته میان انقراض سلسله صفوی و استقرار قدرت قاجاریه، بسیاری از املاک موقوفه یا به تصرف حکومت در آمد یا مبدل به املاک شخصی شد. مثلاً به قول یکی از ثقات، عواید موقوفات آستان قدس رضوی، که در پایان دوران صفوی بالغ بر ۱۰ هزار تومان خراسانی یا سیصد هزار روپیه می شد، در سال ۳۸ - ۱۲۳۷ ه. به دو هزار الی ۲۰۰۰ تومان خراسانی یا پنجاه هزار روپیه تنزل کرد.»^۱

بطور کلی، در دوره قاجاریه از میزان زمینهای وقفی کاسته، و بر شماره زمینهای خالصه افزوده می شد، و این زمینها بتدریج اهمیت بیشتری کسب می کرد. این زمینها گاه به علت مالیات پس افتاده، یا شورش صاحبان آنها، یا به علل دیگر ضبط شده بود. پس از پایان زدوخوردها، در دوره فتحعلیشاه، صدر اسین، صدراعظم فتحعلیشاه، بسیاری از املاک خالصه و اربابی و وقفی را در حوالی اصفهان به قیمت نازلی اجاره داد، ولی ظاهراً چون حقوق دیوانی را نداده بود. جانشین او، اسین الدوله، املاک او را به ضبط دیوان در آورد، و بعداً بسیاری از دهات خالصه و املاک مختلف را به اشخاص اجاره داد. ولی او نیز کمابیش به سرنوشت صدر اسین دچار شد. در زمان سلطنت محمد شاه، بعلت تحطی، روستاها رو به ویرانی رفت، و بر میزان زمینهای خالصه افزوده شد. حقیقت این است که انحطاط اقتصادی از اواخر عهد صفویه و دوره نادرشاه گرفت.

نادر در فرمانی، که تاریخ آن محرم ۱۱۴۶ هجری است، به میرزا محمد شفیع دستور می دهد که در تبریز امور مالیاتی را تحت نظر خود بگیرد، و کار محصلان و عمال دیوانی را مورد بازرسی قرار دهد، و بر احدی اجازه حیف و میل ندهد و به کمک دوشمنی همه مالیات دیوانی را از مؤدیان و مستأجران دریافت دارد و در دفاتر ثبت کند.

لمتون می نویسد: «چنین می نماید که نادرشاه بطور کلی اسرای خود را از تحصیل

ملک و مال منع می‌کرده است. فرمانی از نادرشاه بعنوان سهراب‌بیگ، وزیر هرات، صادر شده است که در آن، نادر، پس از اشاره به اینکه سهراب‌بیگ برای خود در قلعه هرات بناهایی ساخته است، می‌گوید که او، یعنی خود نادرشاه، پیوسته‌خانه بدوش است و سهراب‌بیگ حق ندارد که در آنجا زمینی را مالک شود... و باید اوقاتی را که پیش از آن صرف به‌دست آوردن ملک و آب می‌کرد وقف اسورسلکتی کند.

بطور کلی نادر در مورد کشاورزی و کشاورزان سیاست مشخص و صحیحی را دنبال نمی‌کرد. او فقط در فکر جنگ بود و از مردم برده‌وار انتظار داشت که او امرظالمانه و غیر مصلحتی او را به کار ببندند. او برای جلوگیری از هرنوع اغتشاشی بدون توجه به مصالح عمومی دستور داد که در سال ۱۱۴۳ پنجاه الی ۶۰ هزار نفر از عشایر آذربایجان و عراق و فارس را به خراسان کوچ دهند. و در سال ۱۱۴۵، ۶۰ هزار تن از ابدالیان حوالی هرات را به مشهد و نیشابور و دامغان کوچ داد؛ و در همان سال، سه هزار خانوار از عشایر هفت لنگ بختیاری را به خراسان فرستاد؛ در سال ۱۱۴۹، پس از فرونشاندن شورش بختیاریها، در حدود ده هزار خانوار از عشایر هفت لنگ و چهارلنگ را به جام خراسان کوچ داد؛ و در سال ۱۱۴۵، شش هزار خانوار گرجی را به خراسان تبعید کرد. این نقل و انتقالات مسلماً به حال داسداری و کشاورزی مملکت سودمند نبود. وی در آخرین سال سلطنت خود، اوقاف را از مردم گرفت و کلیه آنها را ضمیمه اسلاک خالصه کرد و در دفتر بخصوصی به نام «رقبات نادری» وارد کرد. او به نفع طبقات تولیدکننده، یعنی کشاورزان و پیشه‌وران، قدسی بر نداشت.»^۱

«حزین می‌گوید، مردم از بیرون راندن افغانها از ایران طرفی نبستند و گشایشی در بهیشت عامه خلق پیدا نشد. وی نقل می‌کند که حاکمی از طرف نادر وارد لارشد و دید که مردم بکلی فقیر، و شهر خراب است. خواربارکم بود، زیرا بسبب وجود راهزنان، از روستا چیزی به شهر نمی‌آوردند، و بهای آذوقه بسیار گران بود، با این حال، حاکم با شدت عمل، مالیات دو سال (سال جاری و سال بعد) را از مردم با اضافات وصول کرد. سرانجام شهریان روستاییان قیام کردند و حاکم ستمگر را کشتند.

نادر، پس از آنکه از حمله غارتگرانه خود به هندوستان، برگشت، مالیات سه سال را به اتباع خود بخشید، ولی از پولهایی که آورده بود برای احیای اقتصادی ایران استفاده نکرد بلکه به سنت شهریاران ایران، بخش عمده این پولها را در خزانه کلات انبار کرد. و چون از حمله به داغستان نتیجه نگرفت، فرمان داد تا مالیات سه ساله را یکباره از مردم بینوا مطالبه نمایند. وصول مالیاتها با شکنجه و آزار و غارت رعایا توأم بود. به گفته محمد کاظم، چشم و زبان کسانی را که مالیات نمی‌پرداختند درمی‌آوردند. و هر کس که مردم را به شورش تحریک می‌کرد گوش و بینی و زبانش را قطع می‌کردند، و تمام اسوالتش ضبط می‌شد... عمالداران و مأموران وصول صفویه حتی در عهد شاه سلطان حسین نیز، بیرحمی و قساوت را تا این پایه نرسانده بودند. به گفته محمد کاظم، در ظرف این دو سه سال، از دویست تا سیصد

هزار نفر از رعایا را بخاطر پرداخت نکردن مالیات معلول کرده و به زندان افکندند. به گفته هنوی، در آمد سالیانه دولت معظم نادر به ۲۹۵ تومن بالغ می‌گشت، ولی اگر سقوط ارزش پول را در نظر بگیریم، این مبلغ دوبار کمتر از درآمد سالیانه آخرین سلاطین صفویه بوده است. ... در وصف بیرحمی ماسورین نادرشاه، در فرونشاندن قیاسهای خلق، همین بس که از قلع و قمع قیام دوم شیروان، ۱۴ سن (قریب ۴۲ کیلوگرم) چشم شورشیان برای شاه ارسال شد... روستاییان مازندران و استرآباد چندین ماه به مبارزه ادامه دادند. شاه، چنانکه گفتیم، به اسیر استرآباد امر کرد که تمام شورشیان را اعدام کند.

دهها از این قبیل قیاسها در سراسر کشور علیه مظالم نادر به وقوع پیوست، ولی نادر با استبداد رأی و خیره‌سری که داشت، حاضر نبود لحظه‌ای به علل بروز این حوادث مرگبار بیندیشد، و در مقام چاره‌جویی برآید. او از سیاست مالیاتی و روش ارباب و فشار خویش دست نکشید و چنانکه ضمن تاریخ سیاسی این ایام گفتیم، جان خود را بر سر این کار گذاشت.^۱

«اتو» که در سال ۱۱۵۰ از بغداد به اصفهان سفر کرده است، از وضع دلخراش کشاورزان و عامه مردم سخن می‌گوید: سالوانی^۲ می‌گوید: پس از آنکه نادر همه مردان سرشناس را کشت و دیدگان جهانبین ایشان را بر کند و زنان و فرزندانشان را به سپاهیان فروخت؛ و پس از آنکه همه ستوران شخم‌زن را از اقلیت مذهبی باز گرفت، و تمام غلات را بجهت مصرف سپاه به چنگ آورد؛ مردم را در زیر بار مالیاتی که دادنش برای آنان اسر حال بود به ستوه آورد و به روز سیاه نشاند و مانند کره‌ها لخت و برهنه کرد... سپس به کلات کوچ داد.^۳ پس از یک رشته جنگهای فنودالی بمنظور کسب قدرت، سرانجام با استقرار حکومت کریمخان (۹۳-۱۱۶۳) آرایش نسبی به ایران سایه افکند این شهریار مردم‌دوست و دادگستر بر خلاف نادر، به مصالح و منافع عمومی بی‌اعتنا نبود. وی در فرمانی که به سال ۱۱۷۷ بمناسبت انتصاب نجفقلی خان به مقام بیگلربیگی تبریز صادر کرد، به وی ماسوریت داد «... که امور کشاورزی را سروسامان دهد و آن ولایت را آباد کند و با رعایا به نیکی رفتار کند و آنان را گرد آورد و از پراکندگی آنها جلوگیری کند. و گردنکشان را گوشمال دهد و راهزنان را دفع کند و دست قوی را از ضعیف و فقیر کوتاه کند. به او حکم شده بود که بخصوص با عشایر شقایی و سایر عشایر آن سامان، شفقت ورزد، و آنان را در ساکن اصلی خود مستقر سازد و کاری کند که به کشت و زرع مشغول شوند و به خدمتگزاری پردازند...»^۴

با سرگ کریمخان، بار دیگر آشفته‌گی و ناامنی در ایران سایه افکند، و این وضع تا روی کار آمدن آغا محمدخان ادامه یافت. در دوران قدرت او، دزدان و یاغیان از بیم کيفرهای سخت، تا حدی از تعدی و تجاوز دست کشیدند و از برکت امنیت، تا حدی فعالیت‌های کشاورزی و اقتصادی اندکی جان گرفت. با این حال، باید توجه داشت که آغا محمدخان

۱. تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم، پیشین، ص ۵۰۹ به بعد (به اختصار).

2. Otto 3. Salvoni

۴. مالک و زادع (د ایران، پیشین، ص ۲۵۶) (به تصرف). ۵. همان، ص ۲۵۷ (به تصرف).

بالند نادرشاه، برای ملت حقوق بشری قائل نبود و برخلاف کریه‌بخان زند، هرگز در صدد دلجویی از مردم بر نیامد. جانشین او فتحعلی‌شاه اگر چه در سببیت و درنده‌خویی به پای آغا محمدخان نمی‌رسید ولی در آزمندی و پول‌پرستی دست کمی از سلف خود نداشت. او نیز مطلقاً برابری برای اصلاح امور اجتماعی و تشویق فعالیت‌های کشاورزی و اقتصادی نداشت. به‌قول فریزر، فتحعلی‌شاه...

به‌ایران مانند وطن خود، که باید آن را دوست داشته باشد و حفظ کند و ترقی دهد، نمی‌نگرد بلکه در آن به‌چشم ملک استیجاری نگاه می‌کند که مدت اجاره‌اش معلوم نیست. از این رو بر خود فرض می‌داند که تا هنگامی که در رأس قدرت است آن را غنیمت شمارد. از آنجا که خاندانش تخت‌وتاج را با قهر و غلبه به دست آورده‌اند، در سراسر کشور (شاید به‌استثنای مازندران که مقر و مسکن ایل اوست) با مردم مانند ملت مغلوب رفتار می‌کند، و فکر و ذکر او همه این است که تا آنجا که ممکن است هر چه بیشتر از آنان پول بگیرد.^۱

طبیعی است در مسالکتی که امنیت و ثبات وجود نداشته باشد و مردم از جان و مال خود ایمن نباشند، فعالیت‌های تولیدی پیشرفتی نخواهد کرد.

به‌قول فریزر:

«مبالغ عمده و مستقیم ترقی و آبادانی ایران، عدم امنیت جانی و مالی است که ناشی از ماهیت حکومت و همچنین شورش‌هایی است که پیوسته حکومت دستخوش آن است. این امر همیشه مبالغ از کار و کوشش است. زیرا کسی حاضر به کاری نیست که ماعتی دیگر از ثمره آن ممکن است محروم شود.»^۲

همان نویسنده نسبت به وضع مادی مردم دارا، و بطور کلی عامه مردم، نظری اساساً دارد و می‌نویسد: «اعیان، خاصه مأموران حکومت، مانند سایر مردم، در واقع باینوایی تاگستری فراوانی به‌سر می‌برند. و مشکل بتوان یکی را یافت که کمرش زیر بار قرض خم نباشد.»^۳

اما در باره دهقانان چنین می‌نویسد: «هیچ طبقه از مردم را نمی‌توان یافت که بقدر دهقانان و بزرگان ایران محنت‌زده و ستمکش باشند. پیوسته بزور از آنان مال می‌ستانند و بر آنان ستم می‌کنند و دهقانان را از این معنی‌گریزی و گزیری نیست. آنچه بیشتر دل آدمی را به‌درد می‌آورد آن است که این ظلم و ستم را نه از حیث کمیت پایانی است و نه از نظر کیفیت؛ زیرا کسی نمی‌داند که چگونه و چه‌قدر ممکن است بی‌اخطار قبلی از او پول بخواهند.»^۴

از طرف دیگر، او در یکی از حواشی کتاب خود، این عقیده را تعدیل کرده است، و می‌نویسد که چنین به‌نظر می‌رسد که دهقانان غالباً از آسایش نسبی برخوردارند و غذای کافی می‌خورند و لباسشان، بر فرض که خشن باشد، آنان را کفایت می‌کند. مؤلف علت این امر را ارزانی ارزاق و گرانی دستمزد می‌داند. از این گذشته، ملکم، که کتاب خود را در دهه

۱. دامستان سفر خراسان، (انگلیسی)، ص ۱۹۹ (به‌نقل از: مالک و ذراع در ایران، ص ۲۶۰).

۲. همان، ص ۱۹۰ (از همان مأخذ، ص ۲۶۲).

۳. همان، ص ۲۲۲ (از همان مأخذ، ص ۲۶۳). ۴. نقل از: همان مأخذ، ص ۲۶۲.

سوم قرن نوزدهم نوشته است، تصویر بهتری از وضع دهقانان رسم کرده است. وی متذکر می‌شود که با وجود غلبه فساد و اخاذی، فقر و مسکنت مردم تا آن حد که انتظار می‌رود نیست. به نظر او:

وزیران و اعیان طراز اول، در وفور نعمت به سر می‌برند و همه کسانی که مشغول کسب و کارند ظاهراً بقدر کافی وسیله معاش خود و خانواده‌هایشان را دارند. بعضی از بازرگانان و عده‌ای از مردم سرشناس شهرها دارای ثروتی معتنا هستند، و اگر چه دارایان در میان سایر طبقات کمتر دیده می‌شوند بندرت می‌توان کسی را یافت که سخت محتاج باشد.^۱

با اینهمه به عقیده او، اوضاع ایران نسبت به چند قرن قبل از او، دچار خمود و رکود شده و ترقی و پیشرفتی در آن پدید نیامده است. کشاورزان تنها از مأمورین دیوانی رنج و ستم نمی‌دیدند بلکه سپاهیان نیز گاه و بیگاه به مال و جان آنان تجاوز می‌کردند.

فریزر، که کتاب خود را در سال ۱۸۲۲ نوشته است، می‌گوید:

غلامانی که برای خدمت در قشون ثابت یا بعنوان پیک استخدام می‌شوند، مایه بیم و وحشت روستائیانند. در هر خانه‌ای که بخواهند فرود می‌آیند، به بهانه‌های مختلف و بدنام مخدوم خود، از مردم مالیات می‌گیرند، راهنمایان و اسبان و ارزاق و خانه و اهل خانه باید در اختیار حضرات باشند، و اگر کسی در مقام اعتراض برآید، سروکارش با ته‌تفنگ و طپانچه یا چماق ایشان خواهد بود. کسی جرأت مقاومت در برابر غلامی از غلامان ندارد چه رسد به اینکه بخواهد بر او دست دراز کند؛ زیرا اگر چنین مقصری را نزد شاهزاده ببرند، دمار از روزگار او بر می‌آورد.^۲

بطور کلی فکری که هرگز در مخیله شهریاران قاجار راه نیافته حمایت از کشاورزان و تأمین زندگی بهتر برای آنان است. برای آشنایی با اندیشه‌های ارتجاعی آن ایام فکر نحیف مؤسس سلسله قاجار را در حق کشاورزان نقل می‌کنیم:

«... رعیت چون آسوده گردد در فکر عزل رئیس و ضابط افتد... این اندرز آغامحمدخان به گروه فرومایه را باید به خود مشغول کردن که از رعیتی و گرفتاری ولیعهدش باباخان فارغ نگردند، و الا کار زراعت و فلاحت نقصان یابد و توفیر در

غله و حاصل ضعیف شود و قحط پدیدار آید، و لشکری از کار بیفتد و فسادهای عظیم روی دهد... ارباب زراعت و فلاحت باید چنان باشند که هر ده خانه را یک دیکه نباشد تا بجهت طبخ آش یک روز به عطلت و انتظار به سر برند، والا رعیتی نکنند و نقصان در ملک روی دهد...»^۳

۱. ملکم، تاریخ ایران، ج ۲، ص ۲۵۳ (از همان مأخذ، ص ۲۶۲).

۲. سیر و سفر در ولایات ایران، ص ۲۵۶ (از همان مأخذ، ص ۲۶۵-۶۶).

۳. رضاقلی خان هدایت، «روضه الصفا» ج ۱، ص ۳۰۱.

www.bakhtiaries.com
وضع عمومی کشاورزان

زور در سفر نامه خود، درباره کشاورزان ایران در عهد فتحعلی شاه چنین می نویسد: «طبقه کشاورز در ایران، از لحاظ وضع زندگی و عادت و سنن ناشیه از آن، بین عشایر و شهرنشینان قرار دارند. آنان که به کشت زمین مشغولند در صورت مسلمان بودن، از مزایایی چند برخوردارند؛ از جمله در معرض فروش واقع نمی شوند... زارع در ایران مطیع محض دولت است. تا موقعی که ظلم و اذیت امنا و ساورین دولت به نهایت نرسد، می سوزد و می سازد، بدون آنکه دم بر آورد، اطاعت و بردباری می کند لکن، هنگامی که فشار و ستم از حد تحمل بیشتر شود، سزعه را رها می کنند، خانه پدری را ترک می گویند، به عشایر ملحق می گردند. با این حال، اگر مختصر روزنه امیدی در آینده ببینند زندگی عادی خود را از سر می گیرند و با نهایت جدوجهد و دقت به کار مشغول می شوند. در ادواری که سوجباتی برای ناراحتی وجود نداشته باشد به آسانی اندوخته ای گرد می آورند و ثروتمند می شوند. پس از کسب ثروت، دیگر وضع و محل خود را تغییر نمی دهند، اندوخته خویش را در شهرها خرج نمی کنند بلکه به بهتر ساختن وضع زندگی می پردازند. خانه خود را تزیین می کنند، عیال جدیدی می گیرند، بردگان تازه ای می خریدند، و بالاخره وسایل تجمل و رفاه و تفریحاتی را که دیگران در شهر می جویند در روستای خود فراهم می آورند. به همین مناسبت است که دیده می شود که دارای تمام وسایل تجمل ثروتمندان می باشند...»^۱

دکتر لمتون می نویسد:

پس از سلطنت آغامحمدخان، میل غالب بر این بود که اراضی وسیعی از سملکت بعنوان «تیول» به این و آن واگذار شود و به وسعت نواحی که من غیر مستقیم اداره می شد، نسبت به سایر نواحی که مستقیماً اداره می شد، افزوده گردد. اصطلاح تیول، مانند زمان صفویه، مشتمل بر انواع مختلف از عطایا بود. در بعضی موارد، تیول عبارت بود از اختصاص عوایدی که به مناصب معین تعلق می گرفت؛ و در برخی موارد عبارت بود از اعطای زمین خالصه بجای حقوق و مواجب. در پاره ای از موارد، خاصه، در نواحی عشایر نشین، تیولدار متعهد بود که قوای نظامی «بینچه» فراهم کند؛ و در موارد دیگر، فقط عبارت بود از اعطای حق وصول مالیات ناحیه ای که یا زمین خالصه به شمار می رفت، یا ملک شخص ثالث، یا ملک کسی بود که تیول به او داده شده بود. و در موارد اخیر معنی تیول معاف بودن از پرداخت مالیات بود.^۲

«تصاحب زمین برای زمین دار، سودی نسبتاً فراوان داشت و او را قادر می کرد به اینکه عده ای از سلازمان مسلح به خدمت خود بگمارد، و این کار قدرت زیادی به او می بخشید.

۱. مسافرت به ایران و آذربایجان، پیشین، ص ۲۰۱ (به اختصار).

۲. مالک و ذارع در ایران، پیشین، ص ۲۶۶.

عملاً معنی این کار آن بود که حکومت می‌بایست... در برابر آنان سرفرود آورد؛ و این وضع بر حیثیت و قدرت سیاسی مالکان می‌افزود. در سراسر دوره قاجاریه، طبقه مالک (که شامل خوانین ایلات هم می‌شد) مقتدرترین عوامل مملکت به‌شمار می‌رفت.^۱

در دوره قاجاریه، ایلات و عشایر، در جریان سیاسی و اقتصادی مملکت نقش سهمی داشتند. بعضی از آنان مالیات می‌دادند و برخی از دادن مالیات شانه خالی می‌کردند، و در سواردی، موجب ناامنی منطقه نفوذ خود می‌شدند. کوچ دادن ایلات و عشایر در دوره قاجاریه نیز مکرر صورت می‌گرفت.

در دوران زمامداری محمدحسن خان قاجار، یکی از خیراندیشان به‌ویژه پیشنهاد می‌کند: چون دو سال است که در اصفهان و بلوکات و نواحیش، بسبب جور و تعدی، زراعت بندرت شده و اکنون بذر و عوasel نایاب و کار خلائق شوریده و خراب است، تو سلطان صاحب‌اقتداری، بفرما از خراسان وری به طبرستان و همه ممالک محروسه ات بذر و عوasel بیاورند و نظم و نسق زراعت شهر اصفهان و بلوکات توابعش بجا آورند، تا از برای تو مملکت و رعیتی باقی بماند.^۲

راجع به وضع و سوقیت اجتماعی طبقه وسیع کشاورزان، در طول ۱۵ سال اخیر، عده‌ای از صاحب‌نظران ایرانی و محققان و جهانگردان خارجی، در کتابها و سیاحتنامه‌هایی که از خود پیادگار گذاشته‌اند مطالب و نکاتی از شهودات و مسموعات خود را به‌رشتهٔ تحریر در

آورده‌اند که ذکر پاره‌ای از آنها برای آشنا شدن خوانندگان با وضع اجتماعی و اقتصادی ایران، و طرز زندگی روستاییان این کشور، خالی از فایده نیست:

از جمله در کتاب حاجی باجا به‌مظالم زورمندان به طبقه وسیع کشاورزان اشاره شده است. کدخدا در جواب نستچی‌باشی، می‌گوید: سه ماه پیش... آدمی از طرف ارباب آمد که فردا ارباب با اسراء و اعیان به شکار گورخر و آهو و کبک بدینجا خواهد آمد. باید خانه‌ها را برای خدم و حشم او خالی کنید. آنگاه مردم را جمع کرد که تا هر وقت ارباب در اینجا باشد، خرج مطبخ و پول کاه و



کشاورزی در مقابل مأموران دولت

چو مالهایش باشماست... خواستیم با رشوه و انابت و التماس دست به سرش کنم... نشد... از ناچاری قرار به خالی کردن ده و فرار به کوه و بیابان دادیم... ارباب همینکه مطلع شد که اهل ده فرار کرده اند غضبناک شد و حکم کرد خدسه و نوکرهاش درهای خانه ها را بشکنند و بزور داخل شوند و در خانه ها منزل نمایند... همراهانش آنچه در خانه ها غله به دست آوردند همه را بردند، سپس اول آلات و ادوات کشت و زرع، و بعد از آن، درو پنجره و آخر سر، حتی تیرهای نخاله ها را بجای هیمه و هیزم سوزاندند، اسبهایشان را در کشتزارها به فسیل بستند. و آنچه از پیش اسبها باقی مانده همه را چیدند و به تاراج بردند. و خلاصه آنکه ما را به خاک سیاه نشانند، و حالا خانه ها خراب و جیبها بی پول و تن های ما بی لباس است. بی گاو و گوسفند، نه خانه نه مایه، نه زندگی؛ همین هستیم که بی بینید و بجز خدا و شما پناهی نداریم.

بالاخره نستچی باشی گفت: این حرفها به گوشمان نمی رود؛ حکم پادشاه است و باید به جا آورد. یاسیورسات و یا بدل سیورسات؛ و یاتو و سایر ریش سفیدان به سلطانیه به حضور حاکم... نستچی به آه و ناله کشاورزان توجهی نکرد و گفت با چول نقد بالای سیبل شاه می توان لغاره زد، در صورتی که بی مایه فطیر است، و بدون پول بجز ضرب چوب و شلاق چیزی در میان نخواهد بود... بالاخره کشاورزان بیخود ده تومان نقد، مقداری میوه و عسل، و یک شلوار به اسبچی دادند و از سهلکه رستند.^۱

بنا به قول سلکم، طرز وصول مالیات ارتباط داشته است با طرز اجرای عدالت در مملکت. دستگاه قضایی و مالی کشور تحت ریاست یک تن بود، و این اقتدار بسته به خلق و خوی او، برای مردم شوم و یا فرخنده بود. پیوسته، از یک طرف میان حاکم و قره نوکرها، و از طرف دیگر، روستاییان و ضابطان و کدخدایان، کشمکش بود. کمتر دهی بدون مطالبه و درخواست مالیات خود را می پرداخت، و کسانی را که برای وصول مالیات می فرستادند طفیلی و سر باردهقانان می شدند. دادن و گرفتن رشوه و انعام از امور معمول و متداول بود. حکومت از دیدن این حقیقت کور نبود، اما چنین مشاغلی را «به کسانی می دهد که بزحمت می تواند از راه دیگر، معیشت آنان را تأمین کند. در واقع یکی از روشهای معمول پرداخت مزد نوکران و خدمتگزاران جزء همین است.»^۲

پرداخت مالیاتها به تعویق می افتاد، و این اسری بود معمول و متداول. فتحعلی شاه، الدکی پیش از آنکه درگذرد، از فرمانفرما والی فارس مطالبه مالیات پس افتاده آن ایالت را کرد، و به امین الدوله فرمان داد که با سپاهی به فارس رهسپار شود و مالیات هر محلی را، که از دادن مالیات مقرر خود داری نموده بود، وصول کند؛ و با کسانی که به این کار تن ندهند بجنگد؛ و آنان را از ریشه براندازد؛ و به نیروی شمشیر و آتش، آن سامان را ویران کند؛ و غلات را تباہ سازد و آتش در روستاها افکند؛ و گاو و گوسفند مردم را یغما کند؛ و اگر کسی از عشایر

۱. پیاموریه، سرگذشت حاجی بابای اصفهانی، ترجمه میرزا حبیب اصفهانی، به تصحیح سید محمد علی جمالزاده، ص ۱۶۴ به بعد (به اختصار).

۲. داستان سفر خراسان، ص ۲۲۱ (به نقل از: مالک دزداد، در ایران، ص ۲۷۵).

و دهقانان زنده ماند اسیر کند و به تهران آورد. با اینهمه از خوشوقتی مردم فارس، پیش از آنکه این نقشه اجرا شود، فتحعلیشاه مرد.^۱

میزان مالیات هر منطقه مشخص نبود، و بنا به هوی و هوس مأمورین، تغییر می کرد؛ از جمله قمشه، بر اثر مهاجمان افغانی و بسبب آنکه شاهان از رعیت آن سامان مال می ربودند، انحطاط یافته بود. «در زمان فتحعلی شاه، صدراعین مالیات آنجا را به مبلغ ۷ هزار تومان تثبیت کرد و قمشه را تا حدی آباد کرد. سپس شاه آنجا را به داماد خود قاسم خان داد، و او در مدت دو ماه عواید مالیاتی را ۲۳ هزار تومان بالا برد و مردم را دلشکسته و نومید کرد.»^۲

علاوه بر مالیات عادی، مأمورین حکومت برای مخارج خود و ابواب جمعی، درنواحی که تحت اختیار آنان بود مالیاتهایی از مردم می گرفتند که معروف به «تفاوت عمل» بود.

بمرور، این عوارض بر مالیات اصلی افزوده شد، و باز مأموران محلی بجهت تأمین مخارج خود، به جمع مبالغ بیشتری مبادرت کردند. بدینگونه دهقانان غالباً دچار بینوایی و تنگدستی می شدند و نمی توانستند مطالبات «دیوان» را بپردازند. مالیات اصلی شمس آباد (در حوالی قم) ۶۰۰ تومان بود، ولی بر اثر وضع مالیاتهای گوناگون، مالیات این ناحیه به ۳۰۰۰ تومان رسید، و کشاورزان را از پا در آورد؛ همچنین در سایر نقاط. به قول ملکم، مالیات ثابت ایران، در زمانی که او کتاب خود را تألیف می کرد، بالغ به سه میلیون لیره استرلینگ بود که بیشتر، از محصول املاک خالصه و املاک دیوانی و از مالیات و عوارضی که بر زمینها و بر کالاهای تجارتي می بستند به دست می آمد. مالیات محصولات زراعتی؛ مانند گندم و جو و ابریشم و نیل و غیره، جنسی و نرخ آن از قرار یک پنچ بود، اما مالیات تره بار و میوه و محصولات زراعتی، که چندان سهم نبود، به قول سوریه نقدی و از قرار یک پنجم بود... اما این سخنان واقعیتی نداشت، زیرا وی به دنبال این سخنان، می گوید که مأخذ تقویم مالیات «شماره گاوهای مالک» بود؛ یعنی مأخذ مالیات جفت بود نه مقدار غله.

بطوری که از گفته فریزر بر می آید، برای تعیین حقوق دیوانی، روشهای گوناگونی به کار می رود؛ آنکه بیشتر معمول است اینکه پس از رسیدن غله و پیش از برداشت محصول، کشتزار را مساحت و از روی آن مقدار غله را برآورد می کنند... گفته اند که نرخ مالیات پیش از سلطنت فتحعلی شاه ده یک بوده است و دولتها برای گرفتن مالیات، چشم امید را به بزرگان دوخته اند. گاه بدهی مالیاتی را رأساً مالک، و زمانی کشاورزان به عهده می گیرند. در زمینهای اربابی بذرو آب بر عهده مالک بود، و پس از وضع ساعده ای که برای تهیه بذر به دهقان داده بودند، پنچ یک محصول را به آنان و ده یک آن را بابت مالیات به دیوان می دادند.

بموجب شرحی که ملکم نوشته، صاحبان املاک برای اجتناب از دخالت پسر درد سر مأموران جزء مالیات، بدهی مالیاتی خود را طبق مقاطعه به دیوان می پرداختند؛ به عبارت دیگر، مالک با دیوان طی می کرد که مبلغ معینی بابت مالیات بپردازد. مناطق فقیر نشین غالباً مالیات

۱. داستان سفر کردستان، ج ۲، ص ۲۵۱ (از همان مأخذ، ص ۲۷۵).

۲. داستان سفر خراسان، ص ۱۲۰ (از همان مأخذ، با ووس، ص ۲۷۵).

بنا به گفته ملکم، زمینهای خالصه را دهقانان، طبق شرایطی که بسیار به صرفه کشاورزان بود، زراعت می کردند. هنگامی که مأمور دیوان مقدار غله را در محل معلوم می کرد، اگر زارع بذری از دیوان گرفته بود به همان مأمور پس می داد. سپس ده درصد محصول را برای دروگر و خرمن کوب کنار می گذاشتند و مابقی به نسبت متساوی میان شاه و رعیت تقسیم می شد.

مالیات زمینهایی که در تصرف افراد بود برحسب وضع آبیاری محل، پرداخته می شد؛ اگر زمین از نهر جاری مشروب می شد، صاحب او پس از وضع مقداری، که به آن اشاره کردیم، ۲۰ درصد مالیات می داد؛ اما اگر زمین از قنات یا از چاه یا مخازن آب آبیاری می شد، ۱۰ درصد.^۱

در موارد استثنایی؛ یعنی در صورتی که مالک متحمل مخارج فوق العاده ای می شد، ممکن بود تا سه چهارم محصول را تصرف کند. با اینهمه مسئولیت مالک و زارع منحصر به پرداخت اینگونه مالیاتهای عادی نبود، و غالباً از عاقله مردم باج یا «صادرات» می گرفتند. این مالیاتهای زائد فرضاً برای تأمین مقاصد مختلف نظامی یا غیر نظامی وضع می شد. به قول ملکم: «اگر به شماره افراد تشون افزوده شود، اگر شاه بخواهد قناتی یا کاخی بسازد، اگر تشون از دهات بگذرد و حاجت به آذوقه داشته باشد، اگر هیأتی از فرستادگان به ایران وارد شوند، اگر یکی از افراد خاندان سلطنتی ازدواج کند؛ - خلاصه هر اتفاق غیر عادی که روی دهد، از مردم باج می گیرند...»^۲

سوریه هنگام بحث در این مطلب می نویسد: «صادر به مالیاتی اطلاق می شود که به دلخواه معین می گردد، و رعیت ازین نوع مالیات آه و ناله دارد. صادر وسیله هر نوع اخاذی از مردم است، و وضع دهقانان را بی اندازه متزلزل می کند... چنانکه رعیت هرگز مطمئن نیست که بتواند نفسی براحتی بر آورد. صادر را به همان ترتیب و بر حسب عده گاوهای زارع می گیرند.»^۳

از این گذشته، بار دیگری بردوش زارع می نهادند که معروف بود به «سورسات» یا تهیه ارزاق. سورسات را نه همان مأمورانی مطالبه می کردند که معروف به متهماندار بودند و کار آنها هدایت فرستادگان خارجی از میان دهات بود، بلکه بزرگان و قاصدانی هم که به حکم شاه سفر می کردند، از دهقانان سورسات می گرفتند. سورسات را بزور از انبارهای مردم می - مطالبه می نمودند. سوریه می نویسد: «دهقان از بیداد و ستم می نالد اما سعی او در اجتناب از آن بیهوده است. هر دلیلی که بر فقر خود بیاورد، اگر هیچ جوابی به او ندهند، لااقل باچوب و فلک حقش را کف دستش می گذارند.»^۴ و «وصف اسلوب مالیات اراضی و اداره کردن آن را در دوران

۱. قادیخ ایران، ج ۲، ص ۳۷-۳۴ (از همان مأخذ، ص ۲۸۲).

۲. همان، ص ۳۴۲ (از همان مأخذ، ص ۲۸۴).

۳. داستان سفر ایران، ص ۲۳۷ (از همان مأخذ، ص ۲۸۴).

۴. همان، ص ۳۷ (از همان مأخذ، ص ۲۸۴).

اولیه قاجاریه می‌توان در چند کلمه خلاصه کرد. انحطاط، سوء تدبیر، ظلم و ناانسی.^۱

تنها کسی که در دوره قاجاریه به نفع مردم عموماً، و طبقه وسیع کشاورزان خصوصاً قدس‌هایی برداشته امیر کبیر است. امیر به میرزا ابوالقاسم، پیشکار فارس، در محرم ۱۲۶۸، نوشت: «از قراری که در روزنامه فارس نوشته بودند این اوقات که عالیجاه محمدولیخان، سرهنگ فوج سیلاخور، با فوج خود از ساخلو مرخص شده و روانه ولایت بودند، در اکثر منازل عرض راهها، بی اعتدالی کرده و سورات و اخراجات از رعایا گرفته و خرابی کلی به محصولات صیفی رسانیده، و در هر منزل، چند رأس الاغ و دواب از رعایا گرفته بوده‌اند. لهذا سرقوم می‌شود که آن عالیجاه به حقیقت سراتب رسیده، آنچه حقیقت داشته باشد قلمی دارد که استحضار حاصل شده، از آن قرار حکم صادر شود... امیر در حاشیه به خط خود افزوده:

اولاً منازل را مشخص نموده، بنویسد که چند منزل در سلک فارس رفته و در هر منزل چقدر سورات و اخراجات گرفته و به کدام محل ضرر و خسارت رسانیده است، و ضرر رعایا چقدر شده است. با دقت تمام کم و کیفیت را از روی بصیرت خود سهروری نوشته ارسال دارد.»^۲

وضع دهات: استویک نماینده سیاسی انگلستان در ایران، در سال ۱۸۶۱ م. راجع به مسافرت به ورامین می‌گوید: «اگر کسی بخواهد اسباب ضعف و ناتوانی ملتی را مشاهده کند می‌بایست از جاده‌های عمومی خارج شده به جاهایی که در کنار واقع شده است برود. آنوقت خرابیهای مملکت و بدبختی عمومی و فلاکت سکنه محل را مشاهده خواهد نمود.»^۳

در دوران کوتاه زمامداری امیر، از برکت تأمین اجتماعی و حمایت دولت از کشاورزان و از بین رفتن آیین سورات، وضع کشاورزان بهبود یافت. «سفیر انگلیس، که همراه شاه و امیر در ۱۲۶۷ به اصفهان

امیر کبیر و فعالیتهای کشاورزی

رفت، می‌نویسد: «در اراضی اطراف اصفهان، تا چشم کاری کرد، فرسنگ در فرسنگ، کشت و کار بود. و نباید فراموش کرد که تا همین اواخر، خطه اصفهان را آشوب فرا گرفته بود. این تحول شگفت در این مدت کوتاه، در خور ستودن است، و آن نیست جز اثر روش عادلانه نایب‌الحکومه اصفهان... البته در شهر، حالت ویرانی عمومی مملکت به چشم می‌خورد، اما از برزگران هیچ شکایتی راجع به زورگویی دیوان شنیده نمی‌شد. برتری دولت کنونی ایران بر سلطنت سابق، مورد اعتراف همگی است.»

... نقشه آبادانی خوزستان، بنای سد ناصری بر رودخانه کرخه، ایجاد پل شوشتر، رواج کشت نیشکر از کارهای دولت امیر است... امیر در نامه مورخه شوال ۱۲۶۶، به مشیرالدوله نوشت که برای آبادانی خطه خوزستان، اهتمام لازم خواهیم نمود... در نامه دیگری، مورخه ربیع الثانی همان سال، در پاسخ مشیرالدوله، به لزوم تعمیر محرمه، بندجویزه، و نهر، الوحیدی اشاره می‌کند، و می‌گوید: صورت دقیق طرحهای اصلاحی را با مخارجی که برای

۱. از م. ۱۵۲ تا اینجا، بطور متناوب خلاصه‌ای است از: هالک و زاد (د ایران، پیشین. م ۸۴-۲۷۴).

۲. فرهودن آدمیت، امیر کبیر و ایران، م ۱۹۰ (به اختصار).

۳. محمود محمود. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، ج ۲، م ۷۵۷.

www.bakhtiaries.com آنها ضرورت دارد، برای من بفرستید تا بتدریج اقدام کنیم.

سد ناصری در سال ۱۳۶۸ تمام شد، پل هفت چشمه شوشتر از نو بنیان یافت و ساخته شد. سد تازه گرگان در ۱۳۶۷ بنا گردید، و دولت از این رهگذر، به کشاورزی آن منطقه کمک شایانی کرد، و ترکمنان را بجای راهزنی به کار زراعت واداشت. در همان سال، در قم، پل «دلاک» را بر روی قره چای بستند. زراعت نیشکر در مناطق شمالی معمول شد، و از محصول آن مقدار زیادی به روسیه صادر گردید، و زراعت نیل در خوزستان و کشت خشخاش در نقاط مختلف کشور، توسعه یافت، و تریاک بصورت یکی از محصولات صادراتی درآمد. زراعت پنبه امریکایی در ۱۳۶۶، آغاز گردید؛ و عده‌ای به کشت آن همت گماشتند، و نتیجه نیکو گرفتند. از بلنج سیر تخم آن در بلوک خوار، یک خروار ونیم غوزه پنبه برداشته شد، که هر بوته آن تاسیصد غوزه داشت. بنیانگذار این کار خیر ستاکینگ، کشیش امریکایی، در ارومیه بود.^۲

قحطی سال ۱۲۸۷ ه. ق — عبدالله مستوفی می‌نویسد که ناصرالدین شاه در سال ۱۲۸۷، با عده‌ای عازم عتبات شد. در این موقع، که در اثر نیامدن باران، آثار قحطی آشکار شده بود، مردم پایتخت اعتراض و ناراحتی خود را از بی‌قیدی شاه به سر نوشت خلق، در تصنیف زیر، نشان می‌دادند: شاه کج کلاه، رفته کربلا، گشته بی‌بلا، نان‌شده‌گران، یک‌سن یک‌قران، یک سن یک قران، ما شدیم اسیر، از دست وزیر، از دست وزیر - مقصود از وزیر، میرزا عیسی وزیر است که پیشکار نایب السلطنه و وزیر تهران بود.

حاج سیاح می‌نویسد:

انسان اگر در دهات ایران گردش کند می‌فهمد که ظلم یعنی چه، بیچارگان سوخته و برشته، در یک خانه [زندگی می‌کنند]. تمام لباسشان به قیمت جل یک اسب آقایان نیست. یک ظرف مسی برای طبخ ندارند، ظرفها از گل ساخته خودشان. با اینکه شب و روز در گرما و سرما در زحمت و عذاب کارند، نان جو بقدر سیر خوردن ندارند. سال به سال، شش ماه به شش ماه، گوشت به دهانشان نمی‌رسد. از خوف هر وقت یک سواری یا تازه لباسی یا آخوندی یا سیدی یا دیوانی می‌بینند، می‌لرزند که باز چه بلایی برایشان وارد شده است...^۳

سرهنگ دروویل، که در عهد فتحعلی شاه به ایران آمده بود، ضمن گفتگو از وضع اجتماعی اقلیتهای مذهبی می‌نویسد: «والدین دختران زیبا عمداً جگر گوشگان خود را به وسائلی بد شکل می‌کنند. یک بار من خود شاهد چنین حالی بودم؛ چهره دخترک زیبایی را با تیزاب سوزانده بودند که از طمع ارباب دهکنه در اسان بماند...»^۴

نه تنها اشراف و فئودالهای بزرگ به زمینهای کشاورزان خرده‌پا تجاوز به زمینهای مردم تجاوز می‌کردند، بلکه گاهی زورمندان نیز به زمینهای یکدیگر تجاوز

1. Stoking

۱. امیرکبیر و ایران، پیشین، ص ۹۵-۲۹۱ (به‌عناوین و اختصار).

۲. خاطرات حاج سیاح، پیشین، ص ۱۲۷.

۳. سفرنامه دروویل، پیشین، ص ۱۳۰.